

رویکردهای اصولی و ویژگی‌های حاکم بر اصول فقه حکومتی

دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۳ تأیید: ۱۴۰۴/۱/۲۴ سیدسجاد ایزدهی*
و مصطفی رضایی**

چکیده

اصول فقه با رویکرد حکومتی، نمایان‌گر مرحله‌ای تکاملی در این علم است که علاوه بر توجه به نیازهای زمانه، ناظر به اداره مطلوب نظام شرعی جامعه در سطح کلان اجتماعی است. این علم مولود تحول و تکامل علم اصول فقه است که بر پایه اقتضائات جدید، نیازهای زمانه و موضوعات برآمده از ظرف حکومت شکل گرفته است. شناخت رویکردهای اصولی، در فهم چرایی و نحوه پیدایش کارکردهای حداقلی یا حداکثری علم اصول فقه از اهمیت بسزایی برخوردار است که از طریق تحلیل چنین رویکردی، امکان ریشه‌یابی خلأهای موجود و پی بردن به ظرفیت‌های اصول فقه کلان فراهم می‌شود. به همین جهت، در این اثر با روشی توصیفی - تحلیلی به تبیین رویکردهای اصولی و ویژگی‌های حاکم بر اصول فقه حکومتی پرداخته شده است. در نهایت، می‌توان گفت تحقق چنین رویکردی در علم اصول، وابسته به عواملی؛ نظیر اولویت‌دهی به مصالح کلان نظام و جامعه بر منافع فردی، ایجاد تفکر نظام‌مند و هماهنگ در عرصه فقه و اصول، افزایش قابلیت‌ها و کارآمدی فقه در پاسخ به مسائل اجتماعی و تبدیل آن به یک نظام عملی و اجرایی در سطح مدیریت و اداره جامعه اسلامی است.

واژگان کلیدی

فقه، فقه حکومتی، اصول فقه حکومتی، رویکردهای اصولی، تحول اصول فقه

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: sajjadzady@yahoo.com

** دانش‌آموخته حوزه علمیه و مربی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی: eshragh.reza1394@gmail.com

مقدمه

دانش‌های مختلف با وجود این‌که به واسطه اموری چون موضوع، محمول، غایت و هدف و نظام مسائل از دانش‌های دیگر، متمایز می‌شوند، اما در داخل خود دانش‌ها نیز می‌توان به تکثرها و تمایزهای درون‌دانشی و گونه‌های متفاوت از آن دانش اشاره کرد. این تکثرها یا اختلافات می‌توانند تابعی از اموری چون تمایز در نگرش، اهداف جزئی‌تر، نگرش جدید به موضوع یا تمایز در محمول آن دانش باشند.

به عنوان نمونه با وجود این‌که دانش پزشکی، به لحاظ موضوع، غرض یا محمول، دانشی مستقل و متمایز از دانش‌های دیگر تلقی می‌شود، اما می‌توان به تکثرهای درون‌دانشی در این دانش اشاره کرد که یا به رویکرد تخصصی از دانش پزشکی، به نوع تلقی از بدن انسان، نوع ابزارهای درمانی عنایت دارند. از این روی، می‌توان به طب مدرن، طب سنتی، طب سوزنی یا ... در عرصه پزشکی اشاره کرد.

علوم انسانی یا اسلامی را می‌توان به گونه‌ای تابعی از منطق پیش‌گفته دانست. زیرا زاویه دید متفاوت به دانش، نوع غایات متفاوت کلی یا جزئی، نگاه متفاوت به موضوع یا محمول و توقع و انتظارات نسبت به یک دانش، می‌تواند رویکردها یا گرایش‌های متفاوتی از دانش را رقم بزند. بر این اساس، رویکردها را تنها ایده‌ها و برداشت‌های ذهنی که فاقد برون‌دادهای بیرونی باشند نمی‌توان حساب کرد، بلکه رویکردها مبتنی بر نظام فکری، خط‌مشی‌ها و مستلزم سیاست‌ها و رفتارهایی متناسب با آن رویکرد شکل گرفته و به تمایزهایی در دانش می‌انجامد.

طبعاً جایگاه رویکردهای متفاوت به اصول فقه که تابعی از نحوه نگرش به ماهیت و کارکرد اصول است را نمی‌توان از این قاعده مستثنا دانست؛ چنان‌که علم اصول فقه، ناظر به درک برخی از اصولیان نسبت به ماهیت، کارکرد و غایات علم اصول و البته متناسب با مبانی پیشینی این دسته از اصولیان، به گونه‌های متمایزی، قابل تقسیم است.

رویکردهای متفاوت نسبت به اصول فقه، مشتمل بر نمودها و الزامات گوناگونی بوده و نوع تعامل فقیه و میزان بهره‌وری وی از علم اصول را تعیین خواهد کرد. سیر

تطور اصول فقه، نمایانگر میزان پردازش مباحث اصولی و قبض و بسط آن‌ها بسته به نوع رویکردهاست و این رویکردها موجب اطناب یا ایجاز در ابواب و موضوعات مختلف شده و چه بسا به نتایج متفاوتی انجامیده است.

آنچه بر اهمیت و ضرورت بحث نسبت به رویکردهای اصولی تأکید می‌کند، این است که ریشه بسیاری از اختلاف نظرهای اصولی، ورود برخی از مباحث به اصول فقه، حجم پردازش مباحث اصولی و ... به رویکردهای متفاوت اصولی باز می‌گردد. طبعاً رویکرد اصولیان نسبت به جایگاه علم اصول، کارکردها و رسالت‌های مورد انتظار از آن، قبض و بسط و نتایج متفاوتی را برای اصول فقه رقم خواهد زد. این تحقیق در این راستا، ضمن بررسی رویکردهای سه‌گانه نسبت به اصول فقه و الزامات این رویکردهای سه‌گانه، با تمرکز بر رویکرد حکومتی به اصول فقه، بایستگی، ویژگی‌ها و الزامات این رویکرد را مورد عنایت و بررسی قرار می‌دهد.

تأکید بر رویکرد حکومتی و تبیین ویژگی‌ها و الزامات آن، از آن روی مورد تأکید قرار می‌گیرد که اصول فقه، ابزار و روش استنباط تلقی می‌شود و جدا از این که اصول فقه در عصر حاکمیت دینی بر جامعه، نمی‌تواند به این رویکرد مهم نپردازد، الزامات استنباطی این رویکرد و نتایج آن می‌تواند آثار و نتایج متفاوتی را در گونه متفاوت احکام شرعی ناظر به اداره نظام سیاسی و کارآمدسازی آن رقم بزند.

رویکردهای مختلف به اصول فقه و الزامات آن

رویکردها به عنوان زاویه دید، جهت‌گیری و نحوه نگاه به یک موضوع، مستلزم شیوه مطالعه، تحلیل و بررسی و جهت‌دهی برای حرکت است، طبعاً هر رویکردی مستلزم الزامات علمی و عملی و روشی متعددی است و در نهایت، می‌تواند خط مشی حاکم بر یک حرکت را تنظیم نموده و به تغییرات و تمایزات اساسی حول یک موضوع بیانجامد است. این تحقیق، ضمن بحث از گونه‌های سه‌گانه رویکردی نسبت به اصول فقه در قالب: «استغنا و بی‌نیازی به اصول فقه برای استنباط»، «استقلال علمی اصول فقه» و «ابزارانگاری اصول فقه برای استنباط»، گونه‌های مختلف در رویکرد ابزاری به اصول

فقه در قالب: «رویکرد فردی»، «رویکرد اجتماعی» و «رویکرد حکومتی» را مورد عنایت قرار داده و در نهایت، با توجه به اقتضائات زمان و ضرورت تدوین «اصول فقه حکومتی»، ویژگی‌های اصول فقه حکومتی را مورد تحقیق قرار داده است.

بررسی این امر، از آن روی صورت می‌گیرد که رویکرد اصول فقه حکومتی در زمان تحقق حاکمیت فقه در اداره جامعه و نظام سیاسی می‌تواند نقشی اساسی در خروجی استنباط فقهی گذاشته و تأثیر مهمی در مسیر استنباط خواهد داشت، بلکه عدم تفکیک بین هر کدام از رویکردها، در شرایط متفاوت (مانند استفاده از رویکرد فقه فردی در ظرف حکومت اسلامی)، می‌تواند به خلل و آسیب‌هایی در مسیر استنباط انجامیده و کارآمدی نظام سیاسی را با چالش مواجه نماید.

۱. رویکرد بی‌نیازی نسبت به اصول فقه

رویکرد بی‌نیازی نسبت به علم اصول، ناشی از نگرش اخباریان است که معتقدند این علم در عصر ائمه اطهار وجود نداشته و ورود تدریجی اصول فقه و قواعد اصولی موجود در میراث شیعی، مبتنی بر نگاه خوش‌بینانه فقهای ما نسبت به آثار اهل سنت است. چنان‌که ملاحظه روایات متعدد وارد شده از معصوم علیه السلام در نهی از استفاده از ظنون و قیاس و عدم جواز استفاده از قواعد غیر مبتنی بر آیات و روایات (انصاری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۲۶)، نسبت به پرهیز از اصول فقه تأکید می‌کرد.

رویکرد اخباری‌گری در عدم جواز استفاده از اصول فقه، مبتنی بر این است که اصول فقه، برآمده از ابزار عقل بوده و لذا قواعد انتزاع‌شده از آن، (به جهت نهی از استفاده از عقل در عرض کتاب و سنت) موجب به‌خطارفتن استنباط مبتنی بر تعقل و برداشت انسانی خواهد شد. طبعاً این جریان فکری، بهره‌گیری حداکثری از عقل و استدلال‌ات عقلی توسط جمعی از فقها را بر نتابیده و چه‌بسا، بتوان به رویکرد عقلانی فقیهانی مانند محقق اردبیلی به عنوان یکی از علل و زمینه‌های شکل‌گیری این رویکرد اشاره کرد:

مهم‌ترین علت پیدایش تفکر اخباری‌گری، سخت‌گیری جمعی از فقها در امر

حدیث و توجه بیش‌تر به عقل و استدلال‌ات عقلی بود. به واقع گرایش شدید به اخبار را می‌توان عکس‌العمل شدید در برابر عقل‌گرایی مرحوم محقق اردبیلی و شاگردان و پیروانش دانست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۱۹).

فرضیه عقب‌نماندن علمای شیعه از اهل سنت در فقدان چنین علمی، تلاش نموده از نگاهی دیگر تأسیس علم اصول را مورد تحلیل قرار دهد. چنین نگرشی اعتقاد دارد علمای تشیع جهت جلوگیری از سرزنش علمای تسنن و به رغم نهی ائمه اطهار، به تألیف کتب اصولی روی آوردند:

از نظر تاریخی، علم اصول نخست میان اهل سنت پدید آمد و عالمان شیعی نیز برای آن که از این قافله عقب‌نمانند و در ضمن از سرزنش سنیان به سبب نداشتن چنین علمی در امان باشند، در صدد جبران این نقیصه بر آمده، به تصنیف و تألیف در علم اصول دست زدند (استرآبادی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۶۱).

صاحبان این رویکرد، بر این باورند اصحاب ائمه اطهار و فقهای دوره اول پس از غیبت بدون استفاده از قواعد اصولی، احکام و معارف شریعت را از متن آیات و روایات استنباط می‌نموده و در اختیار مردم می‌گذاشتند. ما نیز همانند آنان قادر خواهیم بود با اکتفا به ظواهر شریعت، به فهم و استخراج احکام دین پردازیم. از نگاهی دیگر چرایی استقلال این جریان از علم اصول را می‌توان در نوع اندیشه آن‌ها نسبت به فرآیند استنباط جست‌وجو نمود. اخباریون اعتقاد دارند فهم درست احکام دین تنها از طریق نقل‌های صحیح از ائمه اطهار علیهم‌السلام به دست می‌آید و اصول فقه در فهم و تفسیر این نقلیات، سبب خطای فکر خواهد شد. از منظر این گروه، هرگونه تدبیر و تحلیل در فهم متون دینی که از ظواهر اولیه دور شود، موجب فاصله‌گرفتن از مقاصد اصلی شریعت می‌گردد. همه این موارد سبب شد تا اخباریون نه تنها علم اصول را علمی غیر ضروری بیندارند، بلکه آن را منحل به فرآیند اجتهاد و استنباط تلقی کنند.

چنین دیدگاهی که تنها بر ظواهر نقلی تأکید دارد، نمی‌تواند به خروجی‌های جامعی نسبت به اداره همه سطوح حکومتی دست پیدا کند؛ چراکه در اصول فقه حکومتی، همه ابزارهای استکشاف و استنباط شرعی از جمله عقل به کار گرفته خواهد شد. طبیعی است صرف اکتفا به ظواهر الفاظ، موجب تدوین اصول فقهی کارآمد و روزآمد نخواهد شد و پیچیدگی‌های موجود در سطوح مختلف حکومتی می‌طلبد با استفاده از تفسیر عقلایی و استفاده از قواعد اجتهادی به سراغ نصوص دینی رفت؛ چراکه پاسخ‌گویی به نیازهای متغیر و پویا بدون استفاده از عقل به عنوان ابزاری کارآمد در اجتهاد، ممکن نخواهد بود.

۲. رویکرد استقلالی به اصول فقه

با وجود رویکرد حداکثری به عقل، قبل از جریان اخباری‌گری که دل در گرو عدم استفاده از عقل و عدم باور به ابزارانگاری اصول فقه به جهت استنباط احکام فقهی داشت، می‌توان به رویکرد دیگری در پسامد اخباری‌گری اشاره کرد که ضمن استفاده حداکثری از عقل، توسعه‌ای فراگیر برای اصول فقه قائل شد و مباحث بسیار نو و تازه‌ای را به عرصه اصول فقه وارد کرد. با وجود این که طرح مباحث تفصیلی و جزئی در اصول فقه، در راستای طرد منطق اخباری‌گری و توسعه اصول فقه، پدیده‌ای میمون و خجسته تلقی می‌شود، اما توسعه کمی و کیفی اصول فقه که در مواجهه با تعطیل اصول فقه ایجاد شد، در برخی موارد، اهداف اصیل خویش در طریقیّت به حلّ مسائل و احکام فقه را نادیده انگاشته و رویکردی استقلالی و اصالت‌طلبانه یافت. در این رویکرد استقلالی در تبیین و تنقیح اصول که مشتمل بر نگاهی غیر ابزاری به اصول و در راستای غفلت از غایت اصیل اصول فقه شکل گرفت، گاهی برخی از مباحث کلیدی اصول به حاشیه رفته و در عوض، ابوابی که تأثیر چندان یا حتی مصداقی روشن در روند استنباط فقهی نداشت، جای آن قرار می‌گرفت.

نگاه غیر طریقی و استقلال‌انگارانه به اصول، به بازتولید و بحث از مباحث غیر لازمی در اصول انجامید که با وجود این که از دقت و ظرافت و پیچیدگی برخوردار

بودند، اما عملاً دارای کم‌ترین استفاده در فرایند استنباط بوده و به ندرت از آن‌ها در فرایند استنباط مورد استفاده قرار می‌گرفت. رویکرد بحث حد اکثری از مباحث علمی (و در عین حال، غیر کاربردی) اصول فقه بدین خاطر از سوی امام خمینی علیه السلام، تورم اصول خوانده شده است که طرح مباحث غیر فایده و غیر مبتلابه از سوی اصولیان، نه فقط به حل مشکلی کمک نمی‌کند، بلکه منجر به از بین رفتن وقت مناسب آموزش طلاب، فرصت‌سوزی در آموزش اصول برای طلاب و هدر رفتن تفکر و اندیشه‌ورزی در راستای حل مسائل و رها شدن حل بسیاری از مسائل و احکام مورد نیاز جامعه می‌انجامد. چنان که طرح این مباحث به غرض ایجاد آمادگی ذهنی برای اصولیان و مانوس شدن آن‌ها به مباحث اصولی نیز نه فقط عذر مناسبی نیست (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۸)، بلکه به از بین رفتن عمر و فرصت طلاب انجامیده و نه فقط کاری مفید نیست، بلکه مستوجب استغفار نیز خواهد بود (امام خمینی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۴۹).

آنچه امام خمینی را به نقد رشد غیر متوازن و غیر ابزاری اصول فقه سوق داده است، ضرورت استفاده از اصول فقه به عنوان علمی ابزاری و طریقی برای استنباط احکام فقهی است. طبعاً ایجاد اصولی که در مخالفت با این غایت قرار داشته باشد، نه فقط مطلوبیت ندارد، بلکه قرارداد باری گران بر عهده این علم بوده و نه فقط به معنای توسعه و فربه شدن اصول فقه، بلکه به معنای تورم آن به مثابه وجود عنصری زائد در ساختار اصول فقه، نمایان‌گر بیماری در ساختار آن، توسعه نامتوازن در ابواب و مسائل آن و غیر جهت‌داری اصول فقه است (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۴۶۲).

این معضل که هم‌چنان از سوی برخی از اندیشمندان عرصه اصول، مورد حمایت و تأکید قرار می‌گیرد، از میزان بهره‌وری اصول فقه کاسته، روزآمدی و کارآمدی آن را تحت الشعاع قرار داده، اصول فقه را به روزمرگی دچار کرده و از بسط متوازن، جهت‌دار و هدفمند اصول فقه به جهت استنباط مباحث عرصه مورد ابتلای جامعه اسلامی به خصوص در ظرف اداره حکومت اسلامی جلوگیری کرده است. چنان که این رویکرد استقلالی به اصول فقه، راه را بر توسعه اصول فقه به جهت باز تولید اصول متناسب با فقه حکومتی و استنباط معضلات ناظر به نظام اداره جامعه، تنگ کرده، به

غفلت از شناسایی خلأهای موجود اصولی ناظر به اوضاع و احوال زمانه انجامیده و آن را به علمی غیر کاربردی و تزئینی تبدیل کرده است. طبعاً تورم اصول فقه، نه فقط حسن تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان بیماری‌ای تلقی می‌شود که نیازمند جراحی و درمان است.

امام خمینی علیه السلام در پاسخ به این رویکرد که از سویی به گسترش تراش سلف صالح اصولی بدون درک مقتضیات امروزی مستند بوده و از سوی دیگر، به استقلالی و تمرینی بودن علم اصول به جهت تقویت فکر و ذهن باز می‌گردد، بر این باور قرار گرفته است که:

نگاه استقلالی به علم اصول و غرق شدن در مباحث آن و این نگاه که تحصیل و احاطه بر مباحث اصولی، موجب تمرین ذهن و بالارفتن دقت‌های ذهنی می‌شود، غیر موجه است...؛ زیرا انسان عاقل از صرف عمر در اموری که بی‌فایده باشد، پرهیز می‌کند و به دنبال چیزی می‌رود که در دنیا و آخرت نافع باشد... (امام خمینی، ۱۳۸۵، ص ۱۱).

۳. رویکرد ابزاری به اصول فقه

نقطه مقابل رویکرد تفریطی تعطیل اصول فقه از جانب اخباریون و تعطیل اجتهاد اصولی و در جانب رویکرد استقلال‌انگاران و توسعه غیر هدفمند مباحث اصول، رویکردی را می‌توان اصیل، مؤثر و مطلوب انگاشت که بر ابزاری‌انگاری، روزآمدی، اثربخشی، کارآمدی و هدفمندی و توازن و انسجام مبتنی باشد. زیرا از اصول فقه به مثابه علمی که از جایگاه مقدمی و طریقی برای استنباط احکام فقهی برخوردار است، این انتظار وجود دارد که استنباطی روزآمد و کارآمد را تضمین کرده و توان پاسخ‌گویی فقه در همه عرصه‌های جامعه به صورت مطلوب را تضمین نماید.

طبعاً اگر اصول فقه بر اساس غایتی روشن و برای هدفی مشخص به کار گرفته نشود، مباحث این علم، فاقد انسجام، انتظام و کارآمدی متناسب با علم اصول، بلکه فقه

خواهد شد. چنان‌که تدریس و یادگیری مسائل علم اصول، در فرصتی کم‌تر و به صورت هدفمند، آثار مطلوب‌تری را ناظر به استنباط مباحث فقهی در ظرف مسائل جامعه؛ به خصوص مباحث عرصه حکومت به ارمغان خواهد آورد. بر همین اساس، تضمین رویکرد ابزاری به اصول فقه، نیازمند مراقبتی دائمی در افزایش و پیرایش مباحث این علم و بازتولید اصول فقهی به جهت اداره مطلوب جامعه بر اساس فقه در عصر حاضر خواهد بود. طبعاً این غرض، زمانی محقق خواهد شد که اصول فقه به صورت علمی پیشینی و مقدماتی برای فقه در نظر گرفته شده و در راستای ایجاد اصول و قواعدی برای پاسخ به نیازهای عرصه فقه، قبض و بسط یافته و مسائل آن، حذف و اضافه شوند:

خود فقها و اصولیین هم معترفند که بعضی از مباحث اصولی، هیچ خدمتی به فقه نمی‌کند، ارتباطی هم با فقه ندارد. اصول باید در کنار فقه باشد (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۸/۲).

رویکرد ابزاری نسبت به اصول، متناسب با قرائتی متمایز از غایات استنباط، به تأثیرات مختلفی در مسائل، موضوعات و نگرش به اصول فقه می‌انجامد. بدین صورت که در هدف‌گذاری فقه به جهت پاسخ به نیازهای فردی مؤمنان، اصول فقه، ظرفیت خویش را در راستای حل مشکلات مؤمنانه مکلفان به کار خواهد گرفت، طبیعتاً در چنین رویکردی، ساختارهای خرد و کلان اصول در این چارچوب تنظیم شده و قواعد اصول فقه در راستای حل مسائل فردی تدوین و به کار گرفته می‌شوند. این درحالی است که در رویکرد ابزارانگارانه اصول فقه، مبتنی بر رفع نیازهای کلان جامعه یا حکومت، ظرفیت اصول فقه به حل مشکلات جامعه و شهروندان آن (اعم از مؤمنان و غیر مؤمنان) عنایت خواهد داشت. طبیعتاً در این رویکرد، ساختارهای خرد و کلان و قواعد اصول فقه اصول در راستای حل مسائل فرافردی در تراز اداره جامعه به کار گرفته خواهد شد.

طبعاً سطح توقع و انتظارات از اصول فقه، متناسب با مسائلی که اصول فقه بدان پرداخته یا باید پردازد و تراز فقهی که غایات فقه در هر زمان اقتضا می‌کند تمایزات

متفاوتی به ارمغان خواهد آورد. زیرا با تفاوت در اغراض، ابزار نیز متناسب با تحقق آن، به طور محسوسی تغییر پیدا خواهند کرد. لذا تشخیص نوع رویکرد اصولی و توجه به ویژگی‌های حاکم بر آن، از ضروریات بهره‌وری حداکثری از ظرفیت‌های علم اصول است.

گونه‌های مختلف در رویکرد ابزاری اصول فقه

رویکرد ابزاری به اصول فقه، تابع ترازهای سه‌گانه استنباط فقه در رویکرد فردی، اجتماعی و حکومتی، در سه سطح، قابل تصویر است. در سطح اول، درحالی که استنباط مسائل فقهی در مقیاس پاسخ به مسائل شخصیه مؤمنان صورت می‌پذیرد، طبعاً اصول فقه، قواعد و روش‌های استنباط این سطح از فقه را عرضه می‌کند (چنان که اصول فقه در طول تاریخ، متصدی این غرض از استنباط بوده است). در سطح دوم، استنباط به غرض حلّ مسائل کلان جامعه صورت پذیرفته و فقه فارغ از مسائل شخصیه مؤمنان و مکلفان، راهبری جامعه در سطح کلان را عهده‌دار شده و طبعاً اصول فقه، مقدمات، شیوه‌ها و قواعد مناسب این سطح از فقه را عرضه می‌کند (چنان که اصول فقه موجود؛ گرچه در این راستا نگارش نیافته، لکن فارغ از این سطح از استنباط نیز نبوده است)؛ این درحالی است که چون فقه شیعه هیچ‌گاه در جایگاه اداره حکومت دینی قرار نداشته و متصدی رفتارهای کلان حکومت، سیاست‌گذاری‌های کلان، روابط با دولت‌های خارجی نبوده است، لذا ظرفیت‌های اصول فقه در این راستا فعال نشده و قواعد و اصول و روش‌های متناسب با استنباط نظام اداره حکومت، به خوبی بازتولید و ایجاد نشده است. طبعاً اصول فقه حکومتی در تراز استنباط مسائل کلان حکومت اسلامی، مستلزم بازتولید و ایجاد قواعدی متناسب با جایگاه حکومت، قانون متناسب با شهروندان (و نه ضرورتاً مکلفان و مؤمنان)، شخصیت‌های حقوقی و روابط با دولت‌های متخاصم و هم‌سو در عرصه بین‌الملل است.

۱. رویکرد فردی

فقه شیعه تا قبل از شکل‌گیری انقلاب اسلامی و تشکیل حکومتی دینی، عمدتاً به جهت غلبه رویکرد فردی و عدم تدوین بر اساس اقتضائات نظام اداره کشور، نگاهی فردگرایانه به شریعت و رفتار مکلفان داشت؛ به همین سبب، فقیهان مباحث فقهی را نه در تراز اداره کلان جامعه، بلکه در پاسخ به نیازهای مؤمنان و در تراز اداره نیازهای احوالات شخصیه استنباط می‌کردند. با وجود این‌که اصول فقه موجود، متناسب با اقتضائات رویکرد استنباط به جهت مسائل شخصی مؤمنان شکل گرفته بود، اما با گذر زمان، فقیهان در زمانه جدید، خود را با خلاءهای متعدد فقهی و قانون‌گذاری دینی مواجه می‌دید؛ به گونه‌ای که اصول فقه موجود و مصطلح، پاسخ‌گوی نیاز همه جوانب زندگی بشر؛ به خصوص در عرصه امور اجتماعی و حکومتی نبوده است:

فقه محیط زیست، فقه تجارت خارجی، گمرک، مالیات، عوارض و جرایم، فقه تولید، توزیع، مصرف، فقه بانکداری و پول، معاملات مدرن، ابزارهای مالی و اوراق بهادار، بیمه، تأمین اجتماعی و بازنشستگی و ده‌ها مسأله دیگر، حوزه‌های گسترده‌ای است که ما هنوز به نحو درخور بدان‌ها نپرداخته‌ایم (رشاد، ۱۳۸۱، ش ۱۲، ص ۲۳).

چنان‌که به واسطه عدم لحاظ رویکرد اجتماعی و حکومتی در فقه و به تبع در اصول فقه، حجم قابل توجهی از شبهات به عنوان ناکارآمدی دین در اداره مطلوب دین در عرصه اجتماعی و حکومتی شکل گرفت و حل موضوعات نوپدیدی در عرصه‌های کلانی چون نظام بانکی، نظام سیاسی، نظام حقوقی، نظام فرهنگی، نظریه‌های عرصه بین الملل و... به واسطه اصول فقه مصطلح مورد تردید واقع شد.

گرچه به واسطه فقدان اصول فقه متناسب با حل این مسائل نوپدید و کلان، در برخی موارد، استفاده از قوانین حقوقی وضع شده در سرزمین‌های بیگانه و متناسب با ارزش‌های غیر اسلامی، مورد عنایت قرار گرفته، بلکه گاهی به واسطه التقاط بین آن‌ها و دسته‌ای از نصوص دینی، سعی شده این خلأ پر شده و نواقص موجود ترمیم شود.

مجموعه‌ای از مباحث مانند: «ملاحظه قانون به عنوان محور اداره جامعه‌ای مشتمل

بر شهروندان؛ اعم از مؤمنان و غیر مؤمنان»، «عدم وجود استحباب و کراهت در رویکرد حکومتی»، «عدم امکان رعایت احتیاط در رویکرد کلان و نسبت به همه افراد جامعه»، «تفاوت مولویتی خداوند با مولویتی اجتماعی و حکومتی»، «عدم لحاظ قطع به عنوان امری شخصی، به عنوان محور تنجز و فعلیت تکالیف» و... حکم به عدم کفایت اصول فقه سنتی در پاسخ به نیازهای نوپدید عرصه‌های کلان اجتماعی و حکومتی کرده و مستدعی اصول و قواعدی متناسب با عرصه کلان اداره جامعه است.

طبعاً استفاده از اصول و قواعد ناظر به عرصه پیشاحکومت اسلامی، در ظرف تحقق حکومتی اسلامی، مستلزم عقب‌ماندگی از اقتضائات زمان و مکان و عدم پاسخ‌گویی فقه به صورت مناسب و کارآمد خواهد بود. چنان‌که با استفاده از ابزارها روش‌های متناسب با عرصه خصوصی و احوالات شخصیه در اصول فقه، دین و فقه، هیچ‌گاه نخواهد توانست از ترازوی در سطح حرکت اجتماعی جامعه دینی به صورت کلان در برابر تمدن غربی برخوردار شود. چه آن‌که اکتفا به فقه فردی و اصول فقه متناسب با آن در شرایطی که زندگی اجتماعی افراد روز به روز عریض‌تر شده و به تدریج فاصله فقه از نیازمندی‌های جامعه بیش‌تر می‌شود، ضرورتی انکارناپذیر می‌نماید.

نشستن در کنج خانه و فتوادادن بر اساس اندیشه‌های فردی با وجود مشکلات علمی عصر ما و معضلات فنی بسیار، این روش، عقلایی نیست (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۹۰).

۲. رویکرد اجتماعی

درک خلأهای به‌وجودآمده با رویکرد فردی به فقه، به تدریج مسیر ورود به رویکرد اجتماعی را برای فقیهان فراهم آورد و به تبع، سهم فقه در صحنه روابط و تعاملات اجتماعی گسترده شد. رویکرد اجتماعی به فقه که مرهون پذیرش جامعه به‌عنوان ماهیتی دارای وجود عرفی مستقل است، طبعاً این رویکرد نه در تعارض با رویکرد فقه در تراز پاسخ به احوالات شخصیه، بلکه در پاسخ به بخش دیگری از نیازهای جامعه در تراز امور اجتماعی ارزیابی می‌شود. از این‌رو، فقه اجتماعی،

پاسخی به پرسش‌ها و نیازهای بخشی از جامعه است که در رویکرد فردی پاسخ داده نمی‌شود.

اصول فقه نیز که ماهیتی مشخص داشته و به عنوان ابزار و قواعد کلی استنباط محسوب می‌شود، در رویکرد فقه اجتماعی، به ماهیتی دیگر تغییر نمی‌یابد، بلکه ابزارها و قواعدی متناسب با این تراز از فقه ارائه کرده و مقدمات استنباطی حجت و در عین حال کارآمد را فراهم می‌آورد و ابزاری جهت حل مسائل هرکدام نظام‌های گوناگون چون نظام سیاسی، اقتصادی، آموزشی، امنیتی، قضایی، فرهنگی و... بازتعریف خواهد کرد تا استنباط در مقیاسی فراتر از نیازهای افراد و متناسب با عرصه‌های اجتماعی شکل بگیرد.

استنباط فقه در رویکرد اجتماعی، رویکرد جدیدی نیست، بلکه در سالیان قبل از شکل‌گیری انقلاب اسلامی، فقها بر سطوحی از اجتماع دارای تأثیرگذاری بودند. هم‌چنان‌که دوران صفویه را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ حضور فقه شیعه در نظامات اجتماعی یاد نمود، اما به سبب دراقلیت بودن شیعه و عدم تأثیرگذاری آنان در امور کلان اجتماعی، تأثیرات فقه اجتماعی در حداقلی‌ترین حالت ممکن بود. برخی از آثار فقها و عملکردهای آنها در حوزه‌هایی اجتماعی چون جهاد، مبارزه با فساد حکام، فریضه امر به معروف و نهی از منکر و... را می‌توان گوشه‌ای از این تلاش‌ها بر شمرد. بنابراین، در رویکرد اجتماعی به فقه، حتی در بخش‌هایی که احکام فقهی به شکل فردی ظاهر می‌شوند؛ مانند نماز و روزه، تأثیرات اجتماعی آنها در روند اجتهاد مورد توجه قرار می‌گیرد و ابعاد فقهی آنها با توجه به آثار و کارکردهای اجتماعی تبیین و بررسی می‌گردد.

(به عنوان مثال) نماز و حج، آثار اجتماعی و سیاسی دارند که با زندگی و امور دنیایی پیوند دارد (امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۶۰).

طبعاً در اصول فقه مصطلح و موجود می‌توان به مواردی از قواعد و اصول متناسب با استنباط در تراز امور اجتماعی هم اشاره کرد. چه آن‌که اصولیان در راستای حل مسائل اجتماعی مطرح در جامعه خویش، نیازمند به اصول و قواعدی بودند و با تحول

در همین اصول فقه، زوایایی از مباحث اصول فقه متناسب با رویکرد اجتماعی را مورد بحث و تحقیق قرار دادند.

با این همه، رویکرد اجتماعی در فقه (و به تبع در اصول فقه)؛ هرچند یک سطح راقی‌تر از رویکرد فردی به شمار می‌آید، اما قادر نیست بین نظامات گوناگون اجتماعی و در جهت اداره و سرپرستی جامعه به منزله یک کل، نقش اساسی ایفا کند؛ گرچه ممکن است نسبت به هر کدام از نظامات اجتماعی به مثابه حلقه‌ای جداشده از سایر بدنه‌های کلان جامعه، پاسخی درخور داشته باشد.

۳. رویکرد حکومتی

نگاه اجتماعی و حکومتی به اصول فقه، نگرشی متمایزکننده ماهیت اصول فقه نیست، بلکه نگرشی است که نکات جدیدی را از اصول فقه طلب کرده و مستدعی بازتولید قواعد و روش‌های دیگری متناسب با حل مسائل مورد نیاز حکومت اسلامی به صورت مطلوب و کارآمد است.

آنچه رویکرد اجتماعی و حکومتی (نسبت به فقه و اصول فقه) که گاهی به تسامح در کنار یکدیگر و به یک معنا استعمال می‌شوند را از هم متمایز می‌کند، این است که در رویکرد حکومتی، تنها به شؤونی محدود از نظام‌های اجتماعی اکتفا نمی‌شود، بلکه همه نیازهای یک حکومت را در نظر گرفته و پاسخ به نیازهای آن را به صورت مستند به مبانی دین و البته کارآمد مد نظر قرار می‌دهد. لذا علاوه بر این که مباحثی چون اخذ مالیات، قضاوت، صیانت از بیت‌المال و... را در بر می‌گیرد، شامل گستره‌ای فراگیر از مسائل و موضوعات ناظر به راهبری جامعه با تمامی شؤون خرد و کلانش به سمت اهداف و غایات شارع خواهد بود. زیرا حکومت دینی موظف است جامعه را به سمت تکامل، بالندگی، توحید و سعادت حرکت دهد و این با اداره و راهبری (به صورت همزمان) محقق خواهد شد. چه آن‌که در غیر این صورت، با هر نوع پیشرفت مادی و اداره جامعه به بهترین نحو ممکن، هدف از غایت فقه در جامعه دینی محقق نشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام این هدف والا را رساندن مردم به بهشت و نقش آفرینی در زمینه‌های فکری، روحی، قلبی و حیات اجتماعی مردم بیان می‌کنند... اگر جامعه اسلامی از نظر مادی و پیشرفت‌های علمی و صنعتی و روابط اجتماعی و عزت و شرف ملی و بین‌المللی در اوج باشد، اما زمان مرگ و ورود به آن دنیا، لحظه روسیاهی انسان‌ها باشد، جامعه به سعادت واقعی نرسیده است (خامنه‌ای، ۱۳۹۳/۲/۲۳).

بر اساس رویکرد اصول فقه حکومتی، از آن‌جاکه عمده‌ترین کار فقیه، استنباط به جهت مقام اداره و اجراست و ارائه چنین فتوا و استخراجی در حکومت دینی، بر عهده فقیه است و وی مسئولیت زعامت و اجرا را بر عهده دارد، در رویکرد اصولی، باید همه قواعد، اصول، روش‌ها و شیوه‌هایی که به جهت اداره شرعی و کارآمد حکومت نیاز است در اصول فقه لحاظ شده و الزامات تحقق حکومت اسلامی در این قواعد، مورد عنایت و بررسی قرار بگیرد.

ویژگی‌های اصول فقه با رویکرد حکومتی

با عنایت به این که «اصول فقه» علمی کاربردی و مقدمی بوده و هدف از این علم، ایجاد قواعد، شیوه‌ها و ابزارهای مناسب به جهت استنباط صحیح در علم فقه به شمار می‌رود و عملاً حجیت استنباط را تضمین می‌کند، لذا اصول فقه باید بتواند همپا و همراه فقه، به گونه‌ای رشد و توسعه یابد که فقیه به مدد قواعد و ابزارهای روزآمد بازتولید شده در اصول فقه، بتواند معضلات روزآمد جامعه خویش را حل کرده و به گونه مناسب، پاسخ بگوید. طبعاً در صورت تحقق حکومت اسلامی در جامعه و ضرورت پاسخ به نیازهای جامعه در سطح و تراز اداره کلان حکومت اسلامی و راهبری جامعه به سوی ارزش‌های اساسی دین، نه فقط فقه باید بتواند در تراز «فقه حکومتی» استنباط احکام دین در ساحت کلان جامعه را عرضه کند و حتی در عرصه امور شخصیه مؤمنان نیز تأثیر جامعه در این رفتارها را لحاظ کرده و احکام رفتار مؤمنان را به مثابه رفتاری که می‌تواند نقشی در فضای عمومی جامعه ایفا کند، در

نظر بگیرد و لذا احکام مؤمنان را به مثابه احکام شهروندان جامعه اسلامی در تعامل و تأثیر و تأثر نسبت به رفتار سایر شهروندان ارائه نماید.

این رویکرد از استنباط که ظرفیت‌های فقه را در مقیاس اداره و راهبری شوون حکومت اسلامی مورد عنایت قرار می‌دهد، این نکته را به فقیه خاطرنشان می‌کند که تمامی ابواب فقه (از طهارت تا دیات) ناظر به این مقام فهم و استنباط کند. این نگرش از فقه، مستدعی بازتولید اصول و قواعدی در اصول فقه است که ضمن این که علاوه بر مؤمنان، شهروندان جامعه را مورد خطاب قرار داده و احکام رفتارهای متناسب آن‌ها را ارائه می‌کند، بلکه مؤمنان را در عرصه عمومی جامعه، به مثابه شهروندان جامعه لحاظ کرده و ضمن تأثیر و تأثر رفتارهای آن‌ها در ظرف حکومت و ذیل قوانین جامعه اسلامی، احکام رفتارهای آن‌ها ناظر به عرصه عمومی را ارائه کند. طبعاً هرگاه خروجی استنباط، قوانین اداره حکومت اسلامی باشد، اصول و قواعد آن را نیز باید در این تراز، مورد لحاظ قرار داده و در صورت نیاز، ابزارها و روش‌های متناسب با این سطح از استنباط را بازتولید کرد.

این سطح و تراز از استنباط احکام فقهی، مستدعی گونه متمایز از اصول فقه با ویژگی‌های خاصی است که این تحقیق، برخی از این ویژگی‌ها را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهد:

۱. کلان‌نگر در تراز اداره جامعه

در نگرش غیر حکومتی (در فقه و به تبع، در اصول فقه)، موضوع احکام، یک مفهوم یا عنوان کلی با مصادیق متعدد است و احکام ارائه‌شده برای اشخاص، بدون ملاحظه اقتضائات جامعه و قواعد حاکم بر آن، برای فرد تجویز می‌شود و:

فقه، فقط جنبه نظارتی دارد، نه جنبه برنامه‌دهی، برنامه‌ریزی و مدیریت، بلکه انسان با مدد از توانایی‌هایی که خدا به او عطا کرده، از جمله عقل، تجربه، حس و خردورزی، می‌تواند معیشت خود را اداره کند (مجتهد شبستری، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱).

در این رویکرد، چون فرد بماهو فرد مورد لحاظ قرار می‌گیرد، استفاده از مصلحت و نقش زمان و مکان به عنوان عناصر مؤثر در رویکرد حکومتی به فقه و اصول فقه به حداقل ممکن می‌رسد؛ این درحالی است که در رویکرد حکومتی (در فقه و به تبع، در اصول فقه) با نگاهی کلان به موضوعات نگریده شده و از دریچه اداره جامعه مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند؛ هم‌چنان‌که در رویکرد کل‌نگر، جنس تکالیف، حالتی مشاع و جمعی دارد و سرنوشت بسیاری از افراد، در تأثیر و تأثر نسبت به هم و ناظر به انجام رفتارها در فضای عمومی جامعه، بازتعریف می‌شود. در این رویکرد، نیاز به قواعدی ناظر به مدیریت دینی حکومت، در راستای راهبری جامعه به مثابه یک کل، وجود دارد. طبعاً فقه (و به تبع، اصول فقه)، در این حالت، نه به عنوان ناظری بیرونی و دارای نقشی بیرون نظام اجتماعی، بلکه به مثابه راهبر نظام اسلامی و طراح نقشه راه اداره کلان جامعه و ارائه‌کننده نظریه و سازوکار اجرای شریعت در جامعه خواهد بود.

در رویکرد کلان، مصلحت جامعه و نظام اسلامی از اولویت نسبت به سایر احکام فقهی برخوردار است و درک صحیح از نظام مصالح و تأثیر آن در حکمرانی و اداره جامعه، نقشی جدی پیدا خواهد کرد؛ چراکه:

مسأله حفظ نظام جمهوری اسلامی در این عصر و با وضعی که در دنیا مشاهده می‌شود... از اهم واجبات عقلی و شرعی است که هیچ چیز با آن مزاحمت نمی‌کند (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۹، ص ۱۵۳).

در پرتو کلان‌نگری به اصول فقه، تقسیم‌بندی‌های پنج‌گانه‌ای که در احکام تکلیفی فردی مورد تأکید قرار می‌گیرد، در عرصه عمومی و ذیل فقه و اصول فقه حکومتی، شکلی دگرگون‌شده خواهد شد؛ چراکه در برنامه‌ریزی اجتماعی و ملاحظه نظام اداره جامعه کلان، حکم به اباحه برای مردم موضوعیتی نخواهد داشت، بلکه مردم، نه فقط خود را در اموری که به آن‌ها الزامی صورت نگیرد، در حالت اباحه می‌بینند، بلکه این امور را از مصادیق تحصیل حاصل می‌پندارند. هم‌چنان‌که حکم به احتیاط نسبت به شهروندان در حوزه اداره جامعه، از آن روی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد که برخی از شهروندان، التزامی به احتیاط ندارند، بلکه همه مردم نیز از توان برای احتیاط برخوردار

نیستند. زیرا بر خلاف الزام به احتیاط برای مؤمنان و در عرصه احوالات شخصیه که امکان داشته و به حرج و ضیق برای جامعه مؤمنان نمی‌انجامد، حکم به احتیاط برای شهروندان در جایگاه اداره جامعه، نه فقط قابلیت اجرا ندارد، بلکه به تدریج سبب خلل در تصمیم‌سازی و سیاست‌های حکمرانی شده و به تبع، به اختلال نظام می‌انجامد. در همین راستا، حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی، با وجود این که برخی قوانین خود را بر اساس ملاک احتیاط، تصویب می‌کنند، اما با وجود قوانین مصوّب، حکم به الزام به احتیاط برای شهروندان خویش نمی‌کنند.

۲. پشتیبان فقه در تراز راهبری شوون کلان جامعه

اصول فقه به عنوان علمی که در جایگاه مقدمی نسبت به فقه قرار داشته و ابزارها، قواعد و شیوه‌های استنباط را ارائه کرده و حجیت استنباط صحیح و کارآمد را تضمین می‌کند، ضمن این که نمی‌تواند حالت استقلالی داشته و ناظر به نیازهای عرصه فقه نباشد، باید منطقی مناسب با نیازهای عرصه فقه داشته و پاسخی مناسب برای برون رفت از معضلات فقهی در هر جامعه و ناظر به نیازهای نوپدید هر جامعه داشته باشد، لذا هرگاه اصول فقه در این راستا حرکت نکرده و نقشه راه خویش را در این راستا تدوین نکند، دچار آشفتگی، سردرگمی و کاستی‌های متعدد در ارائه مباحث و مواجهه با مسائل فقهی خواهد شد. چنان‌که مشاهده حجم زیادی از موضوعات استقلالی و غیر مرتبط با عرصه استنباط در عرصه اصول فقه، اندیشمندان و دانش‌پژوهان این عرصه را نیز با سردرگمی نسبت به غایات و اهداف آن مواجه می‌کند.

از این رو، نه فقط در عرصه اصول فقه، نمی‌بایست از اصول و قواعد غیر ناظر به عرصه استنباط و غیر مفید در استنباط، بحث و تحقیق به عمل آورد، بلکه اصول فقه باید بتواند ناظر به مسائل و معضلات روز جامعه خویش، مباحث و قواعد خویش را بازسازی کند. بر این اساس، درحالی که علوم استقلالی معمولاً بر منطق پیشینی و نقشه راه مشخصی شکل می‌گیرند، اصول فقه از آغاز، ناظر به نیازهای مؤمنانه مکلفان و پاسخ به معضلات و سؤالات آنان در عرصه احوالات شخصیه شکل گرفته و اصول فقه

مصطلح، عملاً نقشه راه استنباط در پاسخ به این نیازها را مد نظر قرار داده است، لذا اصول فقه موجود و مصطلح، در فضای فقه فردی و به جهت رفع مشکلات جامعه مؤمنانه و راهبری سبک زندگی مؤمنانه مکلفان تدوین شده است، این در حالی است که فقه حکومتی، به مثابه رویکردی که مستدعی پاسخ به نیازهای کلان و فراگیر در تراز اداره جامعه است؛ بدین علت که فقه شیعه در طول ادوار عصر غیبت، متصلی اداره جامعه عظیم و راهبری امور کلان آن نبوده است.

لکن با پیروزی انقلاب اسلامی در کشور ایران و اداره امور کلان جامعه بر اساس موازین فقه شیعه، مستدعی ارائه نقشه راه جدیدی برای اصول فقه است. چه آن که فقدان پشتیبانی اصول فقه نسبت به راهبری شؤون کلان جامعه و حل مشکلات جامعه دینی در تراز اداره کلان یک کشور، موجب تشکیک و ابهام‌هایی در پاسخ‌گویی مناسب این دانش نسبت به عرصه حکمرانی شده است. طبعاً با وجود اصول فقه به غرض پشتیبانی از عرصه استنباط در تراز تنظیم احوالات شخصیه مؤمنان، نمی‌توان توقع و انتظاری از این دانش به جهت استنباطی فقهی در راستای حل معضلات کلان نظام سیاسی داشت. چنان‌که تدوین اصول فقه به غرض اداره نظام سیاسی، مستلزم بازتولید اصول و قواعدی ناظر به همین غایت بوده و مستلزم ایجاد قواعد و اصولی در ساختار و ابواب اصول فقه موجود است.

زمانی که هدف‌گذاری فقه، تکامل نظامات اجتماعی و اداره و نظم‌بخشی به آن‌ها در سطح حکمرانی باشد، نه تنها سنخ مباحث اصول، بلکه چینش ابواب آن نیز متفاوت خواهد شد و این راهبرد، کارآمدی علم اصول را تا سطح متناسب ارتقا خواهد بخشید که متناسب با ارزش‌های حاکم بر دین، روند اداره و سرپرستی جامعه را استنباط کند؛ چراکه رویکرد فقه حکومتی و راهبری همه شؤون جامعه از سوی فقه، به بینشی جامع، کامل و منسجم از دین مستند است.

ضرورت پشتیبانی اصول فقه از فقه در تراز اداره امور کلان جامعه از آن رو مورد اهتمام قرار می‌گیرد که غایت «اداره مطلوب، شرعی و کارآمد جامعه» و «رشد و تکامل همه‌جانبه شؤون مختلف جامعه» در پرتو فقه شیعه، جز به واسطه پی‌ریزی

زیرساخت‌ها و ایجاد نرم‌افزار حاکم بر آن در اصول فقه میسر نمی‌شود. زیرا علم فقه در تراز فقه حکومتی بدون برخورداری از زیرساخت‌های نرم‌افزاری و بازتولید مدل متناسب با این غایت، چندان میسر نبوده و حتی اگر محقق شود، از کارآیی مناسب برخوردار نخواهد بود.

ما امروز در نظام پربرکتی زندگی می‌کنیم که یک فقه حکومتی می‌خواهد و این هم مسبوق به داشتن فقه و اصول حکومتی مدون است؛ مادامی که ما اصول حکومتی مدون نداشته باشیم، فقه حکومتی مدون نخواهیم داشت (جوادی آملی، ۱۳۹۰/۹/۲۴).

چنان‌که در رویکرد فقه حکومتی نمی‌توان از میراث تمدن غربی بهره گرفت. زیرا ارتزاق از مدل‌های فکری و عینی تمدن غربی، مانع از شکل‌گیری شبکه‌ای جامع و سراسری در اقامه دین بر اساس آموزه‌ها و ارزش‌های دینی خواهد بود. بر این اساس، بازتولید اصول فقه به عنوان عنصر مکمل و اساسی در پیش‌برد این غرض، نقشی محوری خواهد داشت و حکومت دینی را از منشأ غیر همسو با غایات حکمرانی متعالی دینی مصون نگاه می‌دارد.

مبنای علوم انسانی غربی، مبنای غیر الهی است، مبنای مادی است، مبنای غیر توحیدی است. این با مبانی اسلامی سازگار نیست، با مبانی دینی سازگار نیست. علوم انسانی آن وقتی صحیح و مفید و تربیت‌کننده صحیح انسان خواهد بود و به فرد و جامعه نفع خواهد رساند که بر اساس تفکر الهی و جهان‌بینی الهی باشد (خامنه‌ای، ۱۳۹۳/۴/۱۱).

۳. جامع نسبت به شؤن اداره جامعه

اداره مناسب و کارآمد جامعه در گرو چند نکته اساسی است. از یک سو، مدیریت کلان جامعه جز به واسطه نگاهی جامع و فراگیر در حوزه ادراکی نسبت به جامعه و اقتضائات اداره آن حاصل نمی‌شود، از سوی دیگر، تدبیر امور جامعه مستلزم طراحی همه‌جانبه در حوزه برنامه‌ریزی است و در سویه سوم، اداره مطلوب جامعه، نیازمند

اداره و سرپرستی گسترده و حاکم بر همه شؤون اجتماعی است. این امور سه‌گانه: «نگاه اداری جامع نسبت به جامعه»، «برنامه‌ریزی مناسب و جامع» و «سرپرستی ناظر به همه شؤون زندگی» از لوازم اداره جامعه بوده و استنباط احکام، در تراز اداره جامعه، جز به واسطه ملاحظه این امور سه‌گانه میسر نمی‌شود و البته توقعی برای ملاحظه آن‌ها در اصول فقه فردی وجود ندارد. گرچه رویکرد اجتماعی (در تراز عدم اداره جامعه) نیز می‌توان از این امور سه‌گانه یاد کرد، لکن ملاحظه رویکرد اجتماعی، در تراز و مقیاسی کوچک‌تر مورد لحاظ قرار می‌گیرد. بلکه می‌توان با تفکیک میان نظام‌های اجتماعی، الزامات هر کدام از آن‌ها را به صورت مجزاً مد نظر قرار داد؛ این درحالی است که در ساحت اداره و سرپرستی کلان جامعه، نمی‌توان ملاحظات ارتباط و تأثیر نظام‌های اجتماعی نسبت به همدیگر را مد نظر قرار نداد. چراکه ساحت‌های هر نظام اجتماعی از دیگر نظام‌ها متفاوت است و با ملاحظه تک‌ساحتی هر کدام از نظام‌های اجتماعی، نمی‌توان از کارآمدی در جریان حکمرانی یاد کرد. طبعاً استنباط احکام فقهی در تراز اداره کلان جامعه، مستلزم بازتعریف و بازسازی اصول و قواعدی متناسب با این غایت خواهد بود.

در این راستا، با وجود این که تقسیم همه ابواب فقه به عرصه‌های کلانی چون: «عبادات، سیاسات، عادات و معاملات» (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۳۶) یا «عبادات، عقود، ایقاعات و سیاسات» (مکی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۶۳۶) را باید ناظر به نیازها و اقتضائات عصر سابق دانست، اما عصر حاضر، ناظر به استقرار نظام سیاسی مبتنی بر مبانی و ارزش‌های اسلام در جامعه، مقتضی تقسیم‌بندی متفاوتی متناسب با شمول دین و فقه نسبت به همه سطوح خرد و کلان جامعه است و بالتبع به نظام اقتصادی و سیاسی یا نظامات فردی؛ مثل عبادات محدود نشده، بلکه نظام‌های تربیتی، فرهنگی، نظامی، امنیتی و اطلاعاتی و... را نیز در بر خواهد گرفت.

ویژگی جامعیت نسبت به همه شؤون زندگی، در رویکرد حکومتی، به معنای نگرش حاکم بر کل فقه و استنباط‌های فقهی است و فقیه در خلال آن، از همه ابواب و مباحث اصول فقه در راستای این رویکرد کلان بهره خواهد برد. این نوع زاویه دید در

استنباط تأثیرات محسوسی خواهد داشت و هدف‌گذاری فقیه در مقام استخراج شریعت را دچار محدودیت و آفت‌های گسترده آن نمی‌کند.

برکناری از سیاست، به تدریج موجب شد دامنه هدفی که حرکت اجتهاد را پدید می‌آورد، در میان امامیه محدودتر گردد و این اندیشه را پیش آورد که یگانه جولانگاه آن (که می‌تواند در جهان خارج بازتابی بر آن داشته باشد و آن را هدف بگیرد) جولانگاه انطباق فرد است با اسلام و نه جامعه و چنین بود که در ذهن فقیه، اجتهاد با چهره فرد مسلمان ارتباط یافت، نه با چهره اجتماع مسلمان (صدر، ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۸).

چنان‌که اکتفانمودن به ابوابی خاص و محدود و رهاکردن بخش وسیعی از حوزه‌های مرتبط با فقه حکومتی، به دیدگاهی مستند است که گستره فعالیت فقه و اصول فقه را فراگیر و متناسب با نیازهای کلان اداره جامعه ندانسته، بلکه هدف فقه را اداره احکام زندگی مؤمنانه مکلفان معرفی کرده است که طبعاً گستره فقه را به امور فردی و عبادی و برخی امور اجتماعی در سطح خانواده یا جامعه مؤمنانه محدود می‌کند. بر اساس این نوع نگرش، در حالی که قوانین و ابواب فقه ناظر به اداره جامعه در گستره کلان حکمرانی است، فقه از نیازهای داخلی و تحولات جهانی به دور می‌ماند و از قافله هدایت کلان جوامع باز می‌ماند.

ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است (خمینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۸).

۴. نظام‌مند

نظام به‌مثابه مجموعه‌ای متناسب و منسجم و دارای اهداف مشخص از اموری است که نظام‌های معرفتی و ساختاری نمی‌توانند فارغ از آن باشند. بلکه معرفت و ساختارها در صورت فقدان نظام‌مندی و نظام‌وارگی، فاقد کارآمدی در تحقق کارکردهای خویش خواهند بود و از آنجاکه فقه به عنوان دانشی منسجم و هدفمند؛ به خصوص در راستای

پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه و به غرض اداره جامعه کلان، باید منطقی نظام‌واره داشته باشد و پاسخ به نیازهای کلان جامعه در هر عرصه از ساحت‌های زندگی را نه به صورت جزیره‌وار، بلکه به صورت متوازن، مرتبط و منسجم و متناسب با سایر عرصه‌های مرتبط در نظر بگیرند.

بر این اساس، تناسب و انسجام درونی را باید از خصوصیات لازم فقه در تراز نظام‌واره به‌شمار آورد. چنان‌که غایت‌مندی این فرآیند نظام‌واره مقتضی است اجزای این نظام، در مسیر غایتی مشخص قرار داشته باشند. زیرا تغییر هر جزء از یک مجموعه نظام‌واره بر اجزای دیگر تأثیر گذاشته و بالتبع بر فرآیند و برآیند آن تغییر خواهد گذاشت. لذا در یک نظام، هیچ یک از اجزاء، دارای اثری مستقل و جدا از مجموعه خود نبوده، بلکه بر اساس یک مبنا و برآیندی مشخص حرکت می‌کند.

با وجود این که فقه موجود که عمدتاً حلّ مسائل مؤمنان و مکلفان در عرصه زندگی و احوالات شخصی را بر عهده دارد نیز فارغ از نظام‌وارگی نیست. بلکه واجد نظام متناسب با غایات خویش است، اما در عصر تحقق حکومت اسلامی و در تراز اداره کلان جامعه نمی‌توان توقع و انتظاری کم‌تر از نظام‌وارگی در تراز راهبری کلان جامعه اسلامی داشت.

نظام‌وارگی مقتضی وجود نقطه‌ای مرکزی جهت پیوند اجزای این نظام‌واره است: الگوی روابط متقابل و منظم حاکم بر جمعی از انسان‌های دارای هدف مشترک و برخوردار از رهبری و مدیریت مرکزی واحد (اراکی، ۱۳۹۳، ص ۵۳).

طبعاً در رویکردی حکومت‌محور به نظام‌وارگی، مستدعی است، مجموعه مسائل صرفاً به عنوان اجزایی در کنار یکدیگر، مورد ملاحظه قرار نگیرند، بلکه مجموعه اجزاء، به صورت شبکه‌ای منسجم، به‌هم‌پیوسته و در قالبی نظام‌واره فهم گردد. در این چارچوب، علاوه بر انسجام درونی مسائل، بین جزء و کل آن‌ها، ارتباط معنادار و غایت‌محوری برقرار است.

طبعاً هم‌چنان‌که نظام‌مندبودن در فقه در تراز اداره جامعه از نیازهای عرصه

استنباط است، پشتیبانی اصول فقه از فقه در این تراز نیز باید رویکردی نظام‌واره در این تراز داشته باشد. چنان‌که از ویژگی این گونه نظام‌وارگی می‌بایست به نسبت نظام معرفتی فقه در تناسب با ولیّ جامعه به مثابه نقطه مرکزی نظام اداره جامعه اشاره کرد.

بلکه در نگرشی دیگر، از آن‌جا که از ویژگی نظام‌وارگی، انسجام داخلی، هدفداری و غایت‌مندی است، بلکه نظام اسلامی در عرصه‌های مختلف باید از یک قانون که همه جوانب و مشکلات را در نظر می‌گیرد، پیروی کند، لذا نه فقط در عرصه فقه و استنباط باید رویکردی منسجم و غایت‌مند ناظر به حلّ مسائل نظام اسلامی در پیش گرفت و از این روی، با حلّ مسائل به صورت موردی و جزیره‌وار پرهیز کرد، بلکه اصول و قواعدی را در این تراز طراحی کرد که در نهایت، وجود جامعه، تحقق قانون به مثابه نقطه ثقل و مرکزی اداره جامعه و حلّ مسائل جامعه به جهت حلّ مشکلات افراد جامعه به مثابه شهروندان، مورد عنایت قرار بگیرد.

تحقق این غرض، مستلزم پشتیبانی قواعد و اصولی است که فقه را در این تراز پشتیبانی کرده و قبل از آن‌که نیازهای مستحدث، بدنه فقهی را به تکاپو برای پاسخ به پیشامد حادث‌شده بیندازد، این اصول و قواعد، قادر باشند ایده‌ای مشخص در حلّ مسائل کلان جامعه ارائه کنند. طبعاً تحقق این اصول و قواعد در اصول فقه می‌تواند نقشه راهی مشخص و کارآمد، پیش پای فقه و استنباط قرار داده و فقیه را به حلّ مسائل در تراز کلان و راهبری نظام اسلامی با همه پیچیدگی‌ها و ویژگی‌ها راهبری کند. بلکه این تراز از اصول فقه، نه تنها می‌تواند نسبت به نظریه‌پردازی و پاسخ مناسب نسبت به پرسش‌های کلان جامعه، پشتیبان مناسب و قوی باشد، بلکه با ایجاد اصول و قواعد مناسب، نسبت به استنباط فرآیندها و ساختارهای حکمرانی نیز پشتیبانی مناسبی انجام داده و بستر آن را فراهم آورد.

فقه نظام؛ یعنی فقهی یا عملیات استنباطی که می‌خواهد سیستم داشته باشد؛ یعنی آن‌چه انسجام‌بخش یک مجموعه باشد... مسلم است فقه نظام به معنای آن گزاره‌های سلولی و خردی که فقهای ما دارند نیست... مثلاً وقتی در فقه

اجاره شرح لمعه را باز می‌کنید، با ده‌ها و هزاران گزاره مواجه هستید، بدون این‌که دنبال نخ تسبیح باشید تا ارتباطی بین این گزاره‌ها به دست آورید (علیدوست، ۱۴۰۲).

۵. متکی بر ولایت الهیه در غایت و مسیر

نظام حاکم بر رویکرد حکومتی، متکی بر ولایت الهیه است؛ زیرا نظام معرفتی فقهی تنها در صورتی به گونه مطلوب محقق خواهد شد که با محوریت امام به عنوان نقطه مرکزی و انتظام‌بخش این نظام‌واره و شخصی که ولایت وی در امتداد ولایت خداوند و برگرفته از آن است، انجام شود. زیرا از آن‌جاکه روح و متن حرکت در این منظومه، به ولایت الهی باز می‌گردد و غایت از رویکرد حکومتی، نه فقط حرکت دادن جامعه به سوی توحید، بلکه هر جزء این مسیر ناظر به وصول به این حقیقت است، لذا راهبری نظام، جز به وسیله ولایت الهیه میسر نخواهد بود؛ چنان‌که ولایت عامه ولیّ بر جامعه مستدعی است گستره این نظام به همه شؤون زندگی بشر در عرصه‌های خرد و کلان جریان تسری یابد.

اصول فقه در این مسیر، ضمن این‌که ابزار دست‌یابی به نگرشی فقهی متکی بر چنین نگرشی خواهد بود، موضوعات را در این تراز، فهم نموده و متناسب با آن، خرده‌نظام‌ها را در راستای دست‌یابی به نظام کلان استخراج خواهد نمود تا در نهایت، به حکمرانی یکپارچه‌ای مبتنی بر ولایت الهیه در جامعه بیانجامد. ضرورت التزام به چنین رویکردی در فقه، سرپرستی اداره جامعه، نه در تراز صرف حرکت به سوی پیشرفت، بلکه تلاش در تحقق تکامل و تعالی اجتماعی است که مستلزم شیوه‌ای اجرایی، متکی بر مؤلفه‌های سرپرستی دینی، اقناع و رشد نفوس است. این نگرش که مبتنی بر اختیارات فقیه در روند اداره جامعه در تراز اختیارات امام معصوم علیه‌السلام و برگرفته از تفویض این اختیارات از سوی معصوم علیه‌السلام است، در فرآیندی تدریجی، در سطح جامعه اقامه می‌گردد.

فقیه عادل به دلیل عالم‌بودن به احکام الهی به صورت اجتهادی و عدالت،

مجری احکام شریعت و برپادارنده حدود الهی است و در امور مربوط به اجرای قوانین حکومتی از همه اختیارات رسول خدا و ائمه اطهار برخوردار است (امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۲۵).

نتیجه گیری

نوع نگاه به علم اصول فقه، گویای نگرش اندیشمندان فقیه به گفتمان فقهی و جایگاه آن در مدیریت کلان جامعه است. اصول فقه، به عنوان رکن اصلی در فرآیند استنباط، با رویکرد فردی تا پیش از انقلاب اسلامی توانایی مناسبی در استخراج احکام برای پاسخ به نیازهای مکلفان در زندگی مؤمنانه آن‌ها داشت. اما با قرارگرفتن فقه شیعه در مقام اداره امور جامعه، این علم در رویکرد فردی خود فاقد کارآمدی لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای پیچیده و کلان در ظرف حکومت اسلامی بود. این در حالی است که اصول فقه شیعه، ظرفیت‌های فراگیری در جهت پاسخ به مسائل و نیازهای جامعه در تمامی شؤون زندگی داراست. از این رو، ضرورت دارد فقیهان و عالمان اصولی با بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها، توانمندی اصول فقه در اداره جامعه را ارتقا بخشند و خلأهای ناشی از رویکرد صرفاً فردی را در ظرف حکومت اسلامی جبران کنند. اصول فقه با رویکرد اجتماعی؛ هرچند می‌تواند بخشی از این خلأها را پر کند، اما هم‌چنان با چالش‌های بزرگی، مانند فقدان راهبری کلان روبرو است. این ضعف موجب پراکندگی و عدم انسجام در حرکت نظام‌های مختلف اجتماعی می‌شود؛ زیرا هماهنگ‌سازی این نظامات، نیازمند اصولی است که علاوه بر پاسخ به مسائل جزئی، قدرت ایجاد اندیشه‌ای منسجم و نظام‌مند در سطح کلان را داشته باشند. در چنین شرایطی، اصول فقه باید از سطح پاسخ‌گویی حداقلی عبور کرده و با اتخاذ رویکرد حکومتی، به یکی از مهم‌ترین عناصر در ساماندهی جامعه تبدیل شود.

برخورداری اصول فقه از ویژگی‌هایی؛ نظیر کلان‌نگری، راهبردی بودن، جامعیت و نظام‌مندی، موجب می‌شود این علم بتواند نقش حیاتی خود را در هدایت همه‌جانبه نظامات مختلف اجتماعی ایفا کند. از این منظر، رویکرد حکومتی، اصول فقه را نه تنها به ابزاری برای استخراج احکام، بلکه به محور

اصولی در تنظیم راهبردها و مدیریت کلان جامعه اسلامی ارتقا می‌دهد. چنین نقشی، زمینه حرکت اصول فقه به سوی اهداف حداکثری را فراهم کرده و بر ضرورت فاصله‌گرفتن از رویکردهای حداقلی تأکید می‌کند. به این ترتیب، اصول فقه به عنوان سنگ بنای فقه حکومتی، جایگاهی محوری در تحقق انسجام و هماهنگی در اداره مطلوب جامعه پیدا می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. اراکی، محسن، *فقه نظام سیاسی اسلام*، قم: نشر معارف، ۱۳۹۳.
۲. استرآبادی، محمدامین، *الفوائد المدنیة*، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۲۶ق.
۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، *الاجتهاد و التقليد*، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۵.
۴. امام خمینی، سیدروح‌الله، *الرسائل العشرة*، ج ۲، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، *انوار الهدایة*، ج ۱، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۲.
۶. امام خمینی، سیدروح‌الله، *صحیفه امام*، ج ۱۹، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۹.
۷. امام خمینی، سیدروح‌الله، *کتاب البیع*، ج ۲، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۰.
۸. امام خمینی، سیدروح‌الله، *ولایت فقیه*، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۷.
۹. انصاری، مرتضی، *فرائد الاصول*، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، *مراسم اختتامیه کنگره بزرگداشت یکصدمین سالگرد فوت ملا محمدکاظم آخوند خراسانی*، قابل دسترس در: <https://news.esra.ir/fa/w/290927>
۱۱. خامنه‌ای، سیدعلی، *بیانات معظم‌له در دیدار با اساتید دانشگاه‌ها*، ۱۳۹۳/۴/۱۱.
۱۲. خامنه‌ای، سیدعلی، *بیانات معظم‌له در دیدار با قشرهای مختلف مردم*، ۱۳۹۳/۲/۲۳.
۱۳. خامنه‌ای، سیدعلی، *بیانات معظم‌له در دیدار فضلا و طلاب حوزه علمیه*، ۱۳۸۹/۸/۲.

۱۴. خمینی، سیدمصطفی، *تحریرات فی الاصول*، ج ۲، ۸۰، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
۱۵. رشاد، علی اکبر، «اجتهاد موجود و اجتهاد مطلوب»، *مجله پژوهش و حوزه*، ش ۱۲، ۱۳۸۱.
۱۶. صدر، سیدمحمدباقر، *همراه با تحول اجتهاد*، ج ۱، تهران: روزبه، ۱۳۵۹.
۱۷. علیدوست، ابوالقاسم، *کرسی ترویجی فقه نظام در کشاکش نفی و اثبات*، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۰۲.
۱۸. فیض کاشانی، ملامحسن، *مفاتیح الشرایع*، ج ۱، قم: مطبعة الخيام، ۱۴۰۱ق.
۱۹. مجتهد شبستری، محمد، *ایمان و آزادی*، تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر، *دائرة المعارف فقه مقارن*، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۱۷ق.
۲۱. مکی عاملی، محمد، *ذکر الشیعة فی احکام الشریعة*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۹ق.